

بسم الله وله الحمد

خاطرات شفاهی

تنظیم از سعید غفارزاده

اطلاع از زندگی مردان بزرگ تاریخ، بدون داشتن خاطرات شفاهی یعنی مواردی که اطرافیان در زندگی عادی و حشر و نشرها، از آنها داشته‌اند مطمئناً کامل نخواهد بود. چه هرچه اسناد اداری مقامات بلندی باشند، جامعیت وجودی یا نواقصی که در نفوسشان داشته‌اند به طور واضح آشکار نمی‌شود. آنچه در اسناد مملکت کلی شناختشان و بسیار مهم است جامعیتی بهر اندازه که به دست آورده اند می‌باشد.

بسیار مردان و زنانی می‌رانشیم که با وجود شهرتشان در انواع میدانهای علمی، مشغله‌های زیاد کاری آنچنان مشغولشان داشته‌است که از سهم بزرگی از زندگی فردی و اجتماعی‌شان غافل شده‌اند. مثلاً توانسته‌اند به همسرانشان، فرزندان، خواجیدانشان، خوردنشان، سلامتی‌شان آنچنان که بایست برسند و دچار زیانهای فاحشی شده‌اند.

علاوه بر اینها رفتار انسانها در جمع با عده‌ای مخصوصاً اگر، ساگردان یا میدان باشند با وقتی که تنها نمانند فقط با فردی ملاقاتی خصوصی دارند، می‌توانند بسیار متفاوت باشند، لذا داشتن خاطرات شفاهی از آنها در شناختن میزان جامعیت وجودیشان بسیار مفید است.

گرچه دوستان در طول مصاحبتشان، از مرحوم حائری کشف و کرامات زیادی را شاهد بوده‌اند و ایشان به قاعده "کرامت اولیاء را اضرار است" گاهی ناچار از اظهار چشمه‌هایی می‌شده ولی نه ایشان و نه دوستان تابعی به اثناء آنها داشتند تا مبادا پاره‌ای توهمات، حقایق والائی را به

پوشاند. همه دوست می داشتند و دوست می داریم که ایشان به عنوان انشاء کننده و اصلاحگر بزرگ معارف حسی و شهودی شناخته شوند. اما امروز که ایشان بیش از شصت سال است که از میان ما رفته اند، شاید اظہار پاره ای از این اتفاقات خالی از لطف نباشد.

نگارنده که متأسفانه بیچ وقت در حضور ایشان نبوده است، این خاطرات را به نقل از دوستان بلا فصل ایشان بدون بیچ واسطه دیگر و با امانت کامل نقل و توضیحاتی بر آنها می دهد. باشد که لگی در دک پاره ای از حقایق این خاطرات گردد.

## اول

برادرفقیه "عزیز لطیف" نقل می کرد که در یک نماز جماعت من در صف اول دست پشت سر ایشان ایستاده به ایشان اقرار کرده بودم. به محضی که وقتی نماز تمام شد و ایشان آخرین سلام را دادند سرم را جلو بردم و سوالی از ایشان کردم. ایشان بعد از یک مکث بسیار کوتاه رویش را بر کرد و با بخی متمسکه گفت "بگذارید پائین بیایم بعد، والا خرد می شوم" و صورتش را بر کرد و مشغول تعصبات نماز شد.

توضیح: هر کس که به نماز که بگذرد و سید بالا رفتن نفس است می ایستد، به علت خاصیت آن که نردبان حرکت بسوی بالا است که انما اطهار فرمودند الصلوه معراج المؤمن (نماز نردبان ترقی مؤمن است). یا فرمودند: الصلوه قربان کل تقی: (نماز مایه نزدیکی هر نفس پر سیرگار است). نماز گزار مطمئناً این سید نفسش به طرف بالا کشیده می شود. لذا از انما هدی (ع) رسیده است که: من ترک الصلوه متعبدا ولو بر کعبه فقد کفر (هر کس ولو یک رکعت نماز را به عمد ترک نماید حتما کافر است). مقدار بالا رفتن نفس، تدرجی و به نسبت پائی و خلوص نیت و حضور قلب است. چه انسان بخواهد یا نخواهد طبق برنامه خداوند متعال بایستی ناچار بسوی او حرکت نموده و در مقامات قرب او را در این دنیا بنماید و الا در آن دنیا بایستی با مشقت فراوان آن راه را طی کند.

انسانهای عادی که نماز می‌خوانند اولاً: معرفت و اخلاص و حضور قلبشان در درجات میانی است ثانیاً: به علت پوششهایی که روی نفسشان را پوشانده، حالت قرب در نماز را احساس نمی‌کنند و نمی‌توانند حالت تقرب را درک کنند. ولی اولیاء خدا که غرق در نماز می‌شوند حالت نزدیکی را کاملاً احساس نموده و بهترین لذتها را از آن می‌برند و واقعا از زمین و زمینیان می‌برند. پس از آن حالت، پایین آمدن و انس با زمین و زمینیان بعد از انقطاع از آن، کاری مثل است که باید متدرجاً صورت گیرد. به همین دلیل تعقیبات نماز را توصیه کرده اند تا نمازگزار به تدریج حالت تعلق به زمین پیدا کند.

بدون اینکه قصد مقایسه ای باشد که هیچ کس با رسول الله (ص) قابل مقایسه نیست، در احوال آن بزرگوار نوشته اند که روزی بعد از عبادت، برای اینکه بتواند با زمین و زمینیان ارتباط برقرار کند به عایشه که در اطاق بود فرمود: کلینی یا حمراء (ای عایشه با من سخن بگو) چون این سخن گفتن عایشه با آن بزرگوار باعث می‌شد که او آهسته آهسته به زمین برگردد و حالت عادی پیدا کند. در مورد امیرالمؤمنین (ع) هم، همه شنیده ایم که نقل کرده اند که در یکی از جنگها یک قطعه آهنی آسپنجان در پای مبارکش فرو رفته بود که تاب تکل خارج کردن آن را نداشت. وقتی موضوع را به پیامبر (ص) گفتند فرمود آن تیغ را سر نماز بیرون بیاورید چون علی در نماز دوی احساس نمی‌کند.

لذا مرحوم صاحب الفصول هم که در آن نماز آسپنجان بالا رفته بود که پایین آمدن و تعلق و ایجاد ارتباط با زمین فوراً بسیار مشکل بود و به تعبیر خود او شاید باعث "خرد شدنش" می‌گردید از پرسش کننده می‌خواهد که کمی تامل کند تا پایین بیاید.

در این مورد مثلی که برای تقریب ذهن می‌توانم بزنم اینکه دیده ایم وقتی چتر باران با هوای بالایی بالای روند و با چتری پایین می‌آیند، برای اینکه بتوانند در روی زمین دنبال مأموریت خود بروند، باید اول چتر را بطور کامل ببندند.

## دوم

دوستان نقل می‌کنند که از ایشان پرسیدیم: چرا جناب عالی در ادکار رکوع و سجده نماز، ذکر اکبر را بر ذکر اصغر مقدم می‌دارید در حالیکه در روایات رسیده از ائمه معصومین (ع) مستحب مؤکد است که ذکر اصغر بر ذکر اکبر مقدم شود. ایشان فرمودند: "می‌ترسم اگر ذکر اصغر را مقدم بدارم به ذکر اکبر نرسیم."

توضیح: ذکر اکبر سبحان ربی الاعلی و سجده در سجده و سبحان ربی العظیم و سجده در رکوع و ذکر اصغر سبحان الله است. در روایات دستور داده اند که در ادکار رکوع و سجده نماز اول سه بار ذکر اصغر و سپس یک یا چند بار ذکر اکبر گفته شود. البته این یک مسئله مستحب فقهی است و دارای چندان اهمیتی نیست که مورد سوال واقع شود. ولی پرسش از آن و نقل آن در اینجا از آن نظر مهم بوده که دوستان در طی سالها زندگی در سفر و حضر، تقریباً بیچ ترک اولایی را از ایشان ندیده بودند.

لذا این خاطره از ایشان از چند نظر، بسیار مهم جلوه می‌کند:

- ۱- همانطور که بالا ذکر شد، دوستان طی سالها زندگی در شب، روز، سفر و حضر با دقتی که در حرکت و سکون ایشان داشته اند، تقریباً بیچ ترک اولایی را از ایشان ملاحظه نکرده بودند الا در موارد نادری که رعایت آنها خود جزو اولویت باشد. لذا برایشان عجیب بود که ایشان در این مورد ترک اولی می‌کنند. برخلاف تصور ما، برای مردان خدا فعل و ترک هر عملی بر طبق آنچه دستور داده اند به امر خدا و برای خدا، از واجب و حرام و یا حتی کوچکترین مستحبات و مکروهات این قدر تأثیرگذار می‌باشند که از رعایت بیچ کدام ذره ای چشم پوشی نکنند.

۲- مردان خدابه علت قطع علائق طبیعی که هر آن آنها را آماده ترک این دنیا، البته به خواست و اراده خداوندی می نمود، در هر نفسی انتظار مرگ را داشتند با ذوق و شوقی بی پایان مانند مسافری که همه بار و بونه خود بسته و هر آن انتظار رسیدن و سینه حرکت را می کشد. از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که می فرمود: هیچ وقت از پهلوئی به پهلوئی دیگر نشدم مگر اینکه خیال کردم ساعه (مرگ) فرا رسیده است. یا وقتی بادهای سخت بیابانی در می گرفت راه می رفت و می گفت: آن چنانست که ساعه (مرگ) فرارسیده است. آنها مانند میوه ای رسیده ای بودند که هر آن انتظار گذن از درخت و آغاز سیر در مسیری دیگر را می کشد.

### سوم

یکی از برادران - که در اینجا به مصلحتی نامش را حذف می کنیم - نقل می کرد که روز جمعه بعد از ظهری در حالی که یک غسل واجب به گردن داشتم به خدمتشان رفتم. عده ای از دوستان طبق برنامه جمعه ما خدمتشان بودند و ایشان مشغول صحبت بود. با سلام در گوشه ای نشستم و ایشان با ورود من چهره در هم کشید و سخت ناراحت شد ولی صحبت را بدون نگاه بی بن ادامه داد. ضمن صحبت بخوی که کسی متوجه نشود و تناسب مطلب هم بهم نخورد فرمود: خجالت نمی کشد و با قیافه های جهنمی به مجلس می آیند.

هیچ کس متوجه صحبت ایشان نشد و من که فهمیدم بی تردید روی سخنان بامن بود، آهسته و بدون خدا حافظی مجلس را ترک کردم.

توضیحات:

پاره ای از دوستان بقصد امتحان ایشان گاهی اعمالی انجام می دادند که موجب اذیت و آزارشان می گردید ولی حتی المقدور از هر گونه اعتراض و حتی تذکر خودداری می نمودند.

۱- چشم تیزبین مردان خدا که از مرزهای زمان و مکان گذشته باشد از وراء حجابها میگذرد و آنها آنچه که از نظر دیگران غایب است رامی بینند

۲. کردار انسانها هر چه باشد از خیر و شر در محیط اطراف، جسم و اعضاء بدن آنها و افکار و تصمیمات خود و حتی دیگران اثر می گذارد و می تواند خیلی چیزها را در کون نماید.

۳. تائید آیه هانی از قرآن مجید در این مورد حاوی نشانه های روشن از این حقیقت است:

ولو ان اهل القرى آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء والارض ولكن كذبوا وتولو فاخذناهم باكانوا يكسبون (اگر ساکنان شهر ایمان می آوردند و پرهیزگاری پیشه می نمودند هر آینه درهای برکاتی از آسمان و زمین را برایشان می گشودیم و لیکن تکذیب نمودند و پشت کردند، پس ما هم آنها را به آنچه می کردند عذاب نمودیم. پس انسانها خودشان، محیط اطراف زندگی شان و کسانی که با آنها میشوند از اعمالشان تأثیر می پذیرند. چنان تیزبین مردان خدائی این آثار و عواقب مترتب بر آنها رامی بینند.

۴. مواردی که شرع مقدس برایشان غسلهای واجب یا استحبابا امر به غسل نموده است مواردی هستند که آثار زشت آنها باید با غسل شسته و صورت و تن حامل را پاک نمایند.

### چهارم

برادر فقید آقای حاج میرزا علی قلی ملک، نقل می کرد که روزی به دیدارشان رفتم، وقتی پشت در منزل رسیدم و در را فشار دادم، دیدم طبق معمول از پشت قفل است و باز نمی شود. بدون اینکه در را بزنم، در دلم خطاب به ایشان گفتم که پشت در انتظار می کشم لطفا خودتان، در را برایم باز کنید.

حدود دوسه دقیقه، در چند متری صبر کردم، بعد در حالی که چشم به در بود، صدای آهسته ای را از در شنیدم؛ پیش رفتم و وقتی در را فشار دادم در باز بود و ایشان را از پشت سر دیدم - در حالی که در را باز کرده - در راهروی نسبتاً درازی که بین اندرون و درخاز بود، به اندرون می رود. داخل شده و به اندرون رفتم، شکر کردم.

توضیح: همانطور که در خاطره شماره ۳ توضیح دادیم، پاره ای از دوستان برای امتحان ایشان کارهایی می کردند که موجب آزار ایشان می شد ولی به علت ادب بالایی که داشتند، در اغلب قریب به اتفاق موارد، نه تنها ناراحت نمی شدند، حتی تذکر هم نمی دادند.

در توضیح خاطره های قبلی تذکر دادیم که چشم مینا و گوش شنوای مردان خدا که با چشم او می دیدند و با گوش او می شنیدند، این گونه اتفاقات در زندگی عادی شان چیزی نبود که باعث تعجب شمرده شود. آنچه در مورد این مردان بزرگ مهم بود، نوآوریایی بود که در معارف، حتی برای روشن کردن تعلیمات دینی جوامع انسانی به ارمغان می آوردند.

خود ایشان هم بارها تذکر ایشان به دوستان و برادران یاد آور می شدند که آنچه برای بزرگ نشان دادن پیامبران و ائمه اطهار از زندگی ایشان نقل می شود، اغلب یاد و نشانه بزرگی مقام این والامقامان نیست و چه بسا این اعمال از پاره ای از درویش و دکران هم ساخته است و از آنها هم نقل شده است. از امیرالمؤمنین (ع) نقل می کنند که فرمود: اعرف الحق تعرف اهله (حق را بشناس تا اهل حق را بشناسی). پس برای شناخت مردان حق باید حق را شناخت و نه به پاره ای خوارق عاداتی که از آنها صادر می شده تکیه کرد. خود ایشان در یکی از نامه های نوینند: کرامت اولیاء را اضطراب است. اگر خوارق عاداتی از این مردان خدایی دیده می شده، فقط از روی ناچاری برای جذب گریز یابانی بوده که چشم به این گونه اعمال داشتند.

برادر بزرگوار نفیذ آقای حاج ابوتراب بهائی (ره) نقل می‌کردند که برای ترویج جهت مراجعت به اراک در تهران حضورشان رفتم. بعد از عرض سلام به محض نشستن به‌مانطور که روی سگچه نشسته بودند، دو دستشان را روی زمین گذاشته به گوشه سقف اطاق بانجاهی غیر عادی، به نحوی که موجب وحشت من شد، خیره شده و فرمودند: «این روزها چیزهایی مشاهده می‌شود، اما روش ما کامیابی نبود». بعد از لحظاتی حال و نگاهشان عادی شد و مشغول صحبت‌های عادی شدیم. من از این فرمایش فهمیدم که به محض رسیدن به اراک مشکلات عدیده‌ای برایم پیش خواهد آمد.

بعد از ورود به اراک دقیقا به‌مانطور که ایشان فرموده و من پیش‌بینی کرده بودم، مشکلات خانوادگی بسیار سنگینی برایم آغاز شد و چندین ماه طول کشید به‌طوری‌که در پایان، با بهای سنگین مالی و حالی موضوع خاتمه یافت. اما در تمام این مدت، سخن ایشان که: «روش ما کامیابی نبود» بهترین مایه تسلی خاطر و آرامش من بود.

توضیح: افرادی که اینگونه خوارق عادات را از بعضی از بزرگان می‌بینند و می‌شنوند، یا آنها را تقلیدی می‌پذیرند، یا به علت عدم آشنایی با برخی از راز و رمزهای جهان آفرینش، رد کرده و اینگونه عملکردها و نقل قولها را خرافه و یا علمی‌انگارند.

اما حقیقت مطلب اینست که اگر ما نمی‌توانیم وقایع آینده را بینیم به این علت است که گرفتار قید و بندی محکم به نام «زمان»، هستیم که بسیار نامحسوس، و به نحوی، نه تنها در تمام باورهایمان، ما را احاطه نموده است بلکه هیچ‌کریزی از آن نمی‌بینیم، حتی احساس هم نمی‌کنیم که در این بند گرفتاریم.

اما در حقیقت «زمان» چیزی جز تصور ما از سیر کلی عالم از نقص به سوی کمال در حرکتی یک‌نواخت، بی‌وقفه، بی‌استثناء و همه‌گیر، نیست. نگارنده این مطلب را در «کتاب رازهای رستاخیز» خود مفصلا و متدلایان نموده بلکه اساس کتاب بر همین تئوری استوار است. برای ملاحظه کتاب می‌توانید به سایت [www.ghaffarzadeh.net](http://www.ghaffarzadeh.net) بخش کتابها مراجعه نمایید.



اگر بتوانیم از "زمان" بگذریم و ببینیم که همه وقایع در عالم هستی، با نظمی غیر قابل تصور در جریان سیری مدام قرار دارند، می‌توانیم تصور کنیم که اگر مردانی ایستاد خود را بالا کشیده باشند که از "زمان" و "مکان" گذشته و سیر وقایع را تعقیب کنند در آن صورت می‌توانند وقایع را قبل از وقوع ببینند.

نخاعه در همان کتاب از این مثل استفاده نموده است که اگر ما در یک کارخانه بطری پرکنی جلو خط تولید ایستاده باشیم، می‌بینیم که بطری‌هایی که بعد از دیگری از جلوی ما می‌گذرند، ولی نمی‌توانیم سر نوشت سایر بطری‌ها را، اینک آیا سیر آنها در داخل دستگاه ادامه خواهد داشت یا نه؛ و اگر ادامه خواهد داشت، بطری‌هایی که هنوز نیامده اند چه وضعیتی هستند بدانیم. اما اگر از داخل سالن تولید بیرون آمده و وضع کل کارخانه بلکه شهری را که این بطری‌ها در آن پنخ می‌شوند از بالا نگاه کنیم، می‌توانیم جریان سیر همه بطری‌ها، اینک حتی حر بطری در کجا قرار دارد، کی و به چه نحوی از سطح شهر جمع آوری می‌شود، چه مسیری را تا کارخانه خواهیم نمود، دقیقاً به کارخانه خواهد رسید، چه مراحل را در کارخانه خواهد گذرانده و در ادامه چگونه در دایره پنخ قرار خواهد گرفت؛ را بطور دقیق دیده، محاسبه و به اقتضای حکمت به دیگران هم بیان کنیم.

پس به راحتی می‌توان قبول کرد که اگر کسی از محدوده زمان و مکان گذشته باشد، به راحتی با مینایی کامل می‌تواند وقایع عالم را ببیند و اگر حکمت اقتضای کند به دیگران هم بیان کند.

مطلب بسیار مهم در مورد مردان خدا اینک - همانطور که در یکی دیگر از خاطره‌ها بیان شد - نشانه کمال آنها، اظهار این گونه مسائل از آنها نیست چون این چشمه‌ها چه بسا حتی بیشتر از مدعیان دروغین مانند ادویش و صوفی‌ها هم دیده شده است. خود آن بزرگوار در کتاب "حکم تشریح احکام دین" - که شرح آن توسط نخاعه آماده چاپ است و امید که به زودی چاپ شود - استدلال توضیح می‌دهد که چه فرق فاحشی میان این مدعیان که چه بسا حرفها و ادعاهایشان هم درست از آب در آید، و مردان و اولیاء خدا وجود دارد. طالبین می‌توانند به آن کتاب مراجعه نمایند.

## ششم

یکی از برادران ارگانی نقل می‌کرد که روزی، نامه‌ای شامل پاره‌ای سؤالات حضورشان نوشتم ولی بجای ارسال با پست یا هر وسیله‌ی دیگری، آنرا زیر سبکچه‌ی خودم گذاشتم و از همانجا خطاب به ایشان خواستم که جواب را مرقوم فرمایند. بعد از چند روز، نامه‌ی ایشان را که حاوی پاسخ همه‌ی پرسشها بود دریافت کردم.

توضیح: این نامه در کتاب "نامه‌های حائری" به شماره‌ی ۲ چاپ شده است و ویژگی آن اینست که در ابتدای نامه با وجود تقدیر ایشان به اصول نامه‌نماری که همه‌ی نامه‌ها را با "سلام علیکم ورحمة الله وبرکاته" شروع می‌کردند، این نامه فقط با جمله‌ی "بسم الله و له الحمد" آغاز می‌شود که نشان از یک نامه‌ی ابتدایی است نه جوابیه. چون نامه‌ی با پست و کلمات آغازین معمولی دریافت نشده بود.

## هفتم

مرحوم صاحب الفصول در اواخر عمر در یک عصر تابستانی بر اثر افتادن از پله‌های خانه‌ی یکی از برادران، دچار سلگتی در ناحیه‌ی پامی شونذ که بلافاصله دستانی که در حضورشان بودند پزشک بر بستر ایشان می‌آورد و با زحمت زیاد (به علت ته‌دان و سیال در آن روزگار یعنی سال ۱۳۲۷) و تحمل درد توان‌گاه، محل سلگتی را می‌بندد.

برادر فقید مرحوم آقای حاج جعفر حیدر علی نقل می‌کردند که بعد از رفتن دکتر بمن فرمودند پای مرا باز کنید. هر چه اصرار کردیم مفید فایده نیافتاد. وقتی اصرار و ناراحتی ما را دیدند فرمودند: نگران نباشید پنج روز دیگر این پای من خوب می‌شود و در جلسات شما حاضر می‌شوم.

دست روزه‌ی پنجم بعد از این گفتار، ایشان فوت کردند.

از دوستان اراکی که در زمان اقامت ایشان در آن شهر با ایشان آشنا شده بودند برادری بود بنام مرحوم طهریحی که لباس روحانی می پوشید و گاهی درباره ای از مجالس روضه می خواند و به مجالس عهده که دعوت می شد یکی طرفین عقد قرار می گرفت.

ایشان نقل می کرد که در تابستان سال ۱۳۲۷ شماری پشت بام خانه مسکونی می خوابیدم، با خدای خود رازی می گفتم و این شعر مولوی را مرتب زمزمه و تکرار می کردم.

آب کم جو نمیشی آورد دست      تابجو شد آبت از بالا پوست

از اراک به تهران آمدم و طبق معمول یک راست خدمت ایشان رفتم. وقتی وارد اطاق شدم ایشان وسط اطاق در تخت خواب خوابیده و یک پتورا کلامه سر کشیده بودند. دوستانی که در حضورشان بودند با ایا و اشاره بمن فهماندند که در حال احتضارند. مدتی با سایر دوستان باغم و غصه در مجلس نشستیم و هیچ حرکتی از ایشان مشاهده نشد. یک باره پتورا از رو برداشتند و مستیما گاهی بمن کرده و فرمودند: تنه ای؟ متوجه علت سوال نشدم و در جواب عرض کردم: خیر.

باشنیدن جواب من دو مرتبه پتورا به سر کشیدند و باز هم بی حرکت محظاتی گذشت. دیگر حاضرین هم از این سوال و جواب چیزی نفهمیدند و با تعجب به روی هم نگاه کردیم.

پس از محظاتی برای دومین و سومین بار این صحنه تکرار شد و هر دفعه بر تعجب من و سایرین افزود. خطاب بدون اینکه - حتی در دفعه اول - از نام افراد حاضر پرس و جو کنند و محل نشستن مراد اند، مستقیماً بمن بود.

دو سه روز بعد، ایشان رحلت کردند و بعد از چند روزی توقف در تهران، به اراک مراجعت نمودم. باز هم همان پشت بام و آسمان صاف، با خدای خود راز دل کشودم و همان شعر مولوی را خواندم. یک باره پاشده و نشستم و آن صحنه را یاد آوردم و با دو دست محکم بر سرم زدم و با خودم گفتم: وای بر تو که به دیای گوارائی رسیدی، آب نخورده، تشنه بر کشتی

## نهم

همانطور که در خاطره شماره هفت نوشتم ایشان در اواخر عمر بر اثر سقوط از پله دچار شکستگی استخوان پاشند و بعد از مدت کوتاهی فوت نمودند. در این فاصله به یکی از برادران گفته بودند که اگر من علیم، حکیم، مدیر و مدبر و مختار بودم، پایم را درست از همین جا و در همین محل و همین وقت (قریب به مضمون) خودم با دست خود می شکستم.

توضیح: همانطور که نگارنده بارها در نوشته های خود توضیح داده است، آنچه از حوادث بخاریا نا بهنجار برای انسانها حادث می شود، بر طبق نظامی استوار و حساب شده و علم و حکمت خداوند علیم حکیم است که بر اساس تقدیر و قضای او صورت می گیرد. اما این تقدیر صرفاً به اراده مقدس او بدون در نظر گرفتن عل انسانها که باید تقدیر شود صورت نمی گیرد. بلکه اراده مقدس او بر اساس عل انسانها تقدیر و سپس با قضای مقدسش اجرامی شود.

شرح مفصلی بر موضوع هفتاد و قدر در ریاست نگارنده تحت همین عنوان که در روزنامه شرق هم عیناً چاپ شده، همچنین شرحی در کتاب راز های رستاخیز در همین زمینه موجود است که طالبین می توانند به آن دو منبع مراجعه نمایند.

مسئله شاید مهمتر اینکه مردان خدا هر اتفاقی بخاریا نا بهنجار که برای خودشان و یاد صحنه زندگی دیگران می افتد را داخل نظامی که توسط خداوند علیم حکیم اداره می شود می بینند. لذا آنرا با همه ویژگی های تلخ و شیرین عین مصلحت دیده و با خاطری آسوده و رضیاتی کامل و شکر از خدای رب العالمین می پذیرند. لذا دعا ها و سوره ها و دعا ها که گفته شود: اللهم انی اسئلك ایاماً تباشیر به قلبی و یقیناً صادقاً حتی اعلم ان لن یصیننی الا لا کتبت

لی ورضنی من العیش با قسمت لی (خداوند از تومی خواهیم به من ایمانی دبی که همه قلب مرا فراکسیرد و یقین راستینی، تا بدانم که هرگز اتعاقی بر من نمی افتد مگر آنچه که تو مقرر کرده ای، و مراب آنچه در زندگی داده ای راضی فرمائی).

## دوم

دوستان از قول ایشان نقل می کردند که می گفته اند: "همه به شامی کویند بیاید. بنشیند، من به شامی گویم. بنشیند بعد بیاید."

توضیح: بزرگانی که معمولاً دارای داعیه نائی برای هدایت مردم هستند، ادعایشان نوعاً این است که اگر نزد بیاید و سخنان ما را بشنود، می تواند با سروی از آنها هدایت شود و به تعالی برسد. در حقیقت این برداشت گویای این مطلب است که ما حقیقت را یافته ایم بلکه خود میزبان حقیقت شده ایم و می توانیم شمارا با آن آشنا کنیم. اما ایشان به فرمایش امیرالمؤمنین (ع) رازمانی که عده ای به او اعتراض کردند که چرا طلحه وزیر را که از یاران صادق پیامبر (ص) بوده اند از خود می رانی فرمود: اعراف الحق تعرف احد (حق را شناس، اهل حق را می شناسی) تناسی کرده به کسانی که دور و بر ایشان بودند و تلذمی کردند می فرمود: اول حق را بشناسید، بعد نزد من بیاید که به قطع، مرا هم خواهید شناخت. همین دعوت مشروط ایشان هم نه برای ما به ازائی، نه جایی، نه مقامی، نه اسمی بود بلکه فقط برای انجام وظیفه ای بود که این مردان بزرگ الهی بر دوش خود برای درمان درد های لاعلاج مردم که بدترین آنها جهل و نا آگاهی است احساس می کردند. در این راه به بی مهری های مردم می ساختند و به قول خودشان خود را با دواغ و کره مردم شریک نمی کردند. مهمتر اینکه با این ادعا خود را میزبان حقیقت معرفی نمی کردند بلکه حق را میزبان شناسائی افرادی دانستند.

## یا زدهم

برادرفهید، مرحوم میرزا محمود قزوینی که از اعظم شاکردان ایشان در اراک بود و اغلب نامه ها از ایشان و مخاطب به ایشان است و استاد نظر خاصی به ایشان داشته، نقل می کرد که روزی در بازار اراک برای شرکت در یک جلسه اصلاح ذات البین می رفتم که پستی بازار سر رسید و

پاکتی به دستم داد. از فرم پاکت و دستخط روی آن معلوم بود که نامه از استاد بزرگوار مرحوم حایری است. پاکت را باز کردم و نامه را خواندم و دوباره در پاکت گذاشتم. ناگهان متوجه شدم که یک نامه با قطع بسیار کوچکتر بطور جداگانه هنوز در داخل پاکت مانده است. در آوردم و خواندم نوشته بودند: از رفتن به آنجایی که می خواهید بروید منصرف شوید (نقل به مضمون). بلافاصله و بی هیچ تردیدی برگشتم و به حجره رفتم. فردای آن روز معلوم شد که در جلسه ای که قرار بود من شرکت کنم، توطئه ای چیده شده بود که دعوانی راه بیندازند و یک نفر بصفتی برسد که با انصراف من از رفتن، جلسه تشکیل نمی شود و آن اتفاقات پیش بینی شده نمی افتد.

### دوازدهم

برادر فقید مرحوم آقای حاج میرزا علی قلی ملک که از شاگردان بسیار علاقمند بودند نقل می کردند که روزی خدمتشان رسیدم و از "سرردی" شجاعت کردم که هر از چندگاهی به سراغم می آید و امانم رامی برد. طی دوا می سه روزی که گریبانگیرم می شود و خوردی نه خوراک نه خوابی نه استراحتی دارم. فقط ناله های جان سوز که حتی باناخن ها از شدت درد، گرگ فرش رامی کنم. بعد از حدود دوا می سه روز آرام می شود و بعد از مدتی روز از نو، روی از نو، هر چه دوا و داروی داخلی و خارجی که می توانست ام کسیر آورده و خورده ام اما بیچ سودی نداشته است. بعد از شرح ماجرا با طول و تفصیل که ایشان همه را با صبر و حوصله گوش می کردند، سر بلند کردند و فرمودند: "دیگر نمی گیرد". بعد از آن جلسه و فرمایش ایشان دیگر بیچ اثری از آن "سرردی" یا شبه آن ندیدم.

### سیزدهم

برادر فقید مرحوم آقای بوذی (ره) از دوستان اراک، نقل می کردند که روزی برای تقاضای اینکه از خداوند خواهد تا پسر مرا شفاعت کند بر سر فراز شیرینش رفتم.

توضیح اینکه فرزند بزرگ ایشان که مهندس کشاورزی از آلمان و در آن زمان رئیس مؤسسه تحقیقات توتون در کوراب کیلان بود، در تصادفی در مسیر اراک به تهران، به‌سر خود را از داده بود و خودش هم مدت ۲۵ روز در حالت کما دیکلی از بیمارستانهای اراک به سر می‌برد که به تهران منتقل شده و دیکلی از بیمارستانهای تهران در حال کما بستری گردیده بود.

می‌گفت بر سر فراز، جبهیم را کتشم و یک جبه فک که از مدت قبل در جیم مانده بود را دور آوردم و بر روی قبر گذاشتم و با احاح و اصرار حرف‌هایم را کتتم. سپس از بهنجاستیما به بیمارستان رفتم و از خانم پرستار مروطه خواستم که این جبه فک را در آب حل کرده و با سرنگ در داخل سرم مریض بریزد. این حرف برای ایشان بسیار غیر منطقی بود، لذا شدت امتناع کرد. اما من دست بردار نبودم و بعد از کلی اصرار از من و امتناع از او بالاخره پذیرفت و این کار را کرد.

همان شب و بعد از چند ساعت از این ماجرا، او که از حدود پیش از سی روز در حالت کما بود و دکترها تقریباً به کلی قطع امید کرده بودند به هوش آمد و خطر به کلی رفع شد. و بعد از چند روز دیگر مداوا در بیمارستان، به‌سودی یافت و دوران نقاهت را در خانه ادامه داد.

### چهاردهم

یکی از برادران فقید اراکی بنام آقای بوذی نقل می‌کردند که در ناحیه کردن من زخم‌های شدیدی ایجاد شده بود که علی‌رغم همه معالجاتی که نزد دکترهای متعدد اراک و تهران کرده بودم و دواهای مختلفی که به توصیه اشخاص دیگر مصرف نموده بودم، هیچ به‌سودی حاصل نشده بود. در اثر این زخم‌ها علاوه بر اینکه خودم عذاب می‌کشیدم از دیگران هم که با دیدن این زخم‌ها به‌حال پنهانی از من دوری می‌کردند خجالت می‌کشیدم.

روزی که در تهران بودم، زیارت قبر ایشان رفتم و اظهار داشتم که اگر من قرار است به دردی مبتلا بوده باشم از خدا بخواهم که این ناراحتی را از کردن من بردارد و به جای دیگری از بدن من بگذارد چون آماده کشیدن دوا دارم ام من تاب خجالت بیشتر مردم را ندارم. وقتی از

مقبره بیرون آدم و سوار تو بوس شدم در صندلی نعل دست خانمی سوار شد و با دیدن زخمهای گردنم پرسید این زخمها چیست؟ با اکتناع من از جواب و اصرار او در گرفتن پانچ، جریان را گفتم. گفت من در ایستگاه بعدی پیاده خواهم شد، شما هم لطفا پیاده شده با من تا دانه بیاید من پادی دارم که حتما این زخمها را التیام می بخشد. هر چه توضیح دادم که فراوان دکتر بارفته و بسیار دوا مصرف نموده ام، توانستم از اصرار زیاد منصرفش کنم. بالاخره به ایستگاه بعدی رسیدیم و من همراه او پیاده شدم و بعد از گذشتن از چند کوچه پشت دانه ایشان چند خط ای منتظر ماندم او از خانه پاد نسیم مصرف شده ای را با دستور مصرف بمن داد. بعد از مراجعت به خانگی یاد دوبار فقط از آن پاد استفاده کردم، کلیه زخمها بکلی التیام پیدا کرد و من از مدت ها رنج و خجالت رهیدم.

برای توضیح، لطفا شرح خاطره قبلی را مطالعه کنید.

### توضیح خاطره سیزدهم

در اینکه رفتن بر سر فرار پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) و یابزرگان دین و خواستن حاجات از آنها و دعا کردن در آنجاها آنها جایز است یا نه نظرات مختلفی اظهار شده است. عمده برداشتها از این موضوع به این شرح است: عده ای این کار کاملاً مجاز دانسته و برای قضای هر حاجتی خود به این مشاهد مشرفه رجوع می کنند. عده ای این کار را شرک تصور می کنند و عده ای هم گرچه زیارت این قبور طاهره را مجاز و مفید می دانند اما خواستن هر گونه حاجتی از آنها را خلاف توحید خداوندی تلقی می کنند و معتقدند که هر حاجتی باید فقط از درگاه مقدس او خواسته شود.

اما هر کدام از این اشکالات را بحثی جداگانه در خور است:

۱- اینکه آیا مراجعه به قبور آنها کاری دست و خدایی است که مابرای قضای حاجاتمان انبیاء و اولیاء را واسطه قرار دهیم یا نه می توانیم بدون بیچ گونه واسطه ای از خود خداوند هر چه را که می خواهیم طلب کنیم می توانیم بگوییم:



الف- فاعلیت خداوند "مطلق" است. به عبارت دیگر ذات مقدس او بهر کس بلکه بر ذره از ذات عالم هستی هر آنچه را که نخواهد بهر مقدار در هر زمانی و مکانی بهر شرطی و نحوی که اراده فرماید عطا می کند و هیچ چیزی اطلاق عمل او را نقض نمی کند و در این هیچ تردیدی نیست.

ب- اما از طرف دیگر باز هم می دانیم که قابلیت مخلوقات در عالم خلق مقید است. به عبارت دیگر مقدار، زمان، کیفیت، مکان... دریافت فیض از طرف مخلوقات مقید است. هیچ مخلوقی در عالم هستی نیست که بتواند در هر زمان بهر مقدار بهر نحو و در مکان، فیض خداوندی را دریافت کند. بلکه مقدرات هر مخلوقی- البته انسانها هم- بمقدار وسعت وجودشان است.

ج- مثالی که نگارنده در بخشهای متعدد در این باره زده است اینست اگر تصور کنیم که یک کارخانه تولید نیروی برق، با ظرفیت بسیار بالا برای تأمین برق مصرفی یک کشور ساخته باشد که تواند تمام احتیاجات آن کشور را به نیروی برق در حروقتی، بهر مقداری، بهر کیفیتی تأمین کند می دانیم که مصرف کنندگان این مقدار برق به هیچ وجهی نمی توانند برق تولیدی را از آن نیروگاه بگیرند و به محض اتصال مستقیم به آن تماماً سوخته و از بین می روند. لذا به نظر که می دانیم تأمین کنندگان برق شهری هیچ چاره ای مجوزند در خروجی کارخانه یک فشار شکن بسیار قوی و در مسیر راه از نیروگاه تا حرکت از مصرف کنندگان به مناسبت حال و ظرفیت مصرف کننده بگذارند. برای یک کارخانه بزرگ صنعتی، فشار شکنی بزرگ و قوی و برای مصرف کننده خیلی کوچک مانند تلفن موبایل یک شارژر مناسب. البته هر کدام از این فشار شکن ها (ترانسفورماتورها) از یک فشار شکن بالاتر از خود این مقدار نیرو را می گیرند. می دانیم که در ایجاد یک سیستم برق رسانی بزرگترین و دقیقترین محاسبات بر اساس ظرفیت مصرف کنندگان است که باید نیروی تولیدی را بگیرند و نه ظرفیت تولید کارخانه. اما

باز می دانیم که همه مصرف کنندگان همه نیروی دریافتی خود را از نیروگاه می دانند و اگر در برق رسانی حلقی به وجود آید هیچ کس نه سراغ ترانسفورماتورهای رود و نه بازخواستی از آنها می کند، بلکه از کارخانه تولید نیرو پرس جوی کنند که بچه علتی برق قطع شده است. چون می دانند اگر نیرویی از کارخانه تولید کننده ارسال شود ترانسفورماتورها آن را منتقل خواهند نمود. باز هم می دانیم که ویژگیهای ترانسفورماتورها و کابل های رابط حتماً باید در خور توانایی کارخانه تولید نیرو بوده باشد و الا امکان انتقال نیروی تولیدی به مصرف کنندگان میسر نخواهد بود.

حالا با توجه به اینکه کتیم با وجود فعالیت مطلق خداوند، قابلیت مخلوقات مقید است پس لزوماً رابطی نیازی لازم است تا این امکان را برای مخلوقات - و نه برای خداوند - فراهم کند تا جریان فیض برقرار باشد. این سیستم عمل کرد عالم هستی است و حقیقت آن الله علی کل شیئی قیود مورد خداوند صد صد صادق است اما در مورد مخلوقین کار ساز نیست.

به فرموده استاد ارجمند مینام مرحوم جایی

مکنی کوسر سر نقص است و عیب  
 ره نیاید بی چنین ربطی به غیب همچو  
 مور تنه مسکین زیم  
 کی توان خورد آب بی توسط نم  
 عیب فاعل نیست نقص قابل از ادراک فیض  
 مور بی توسط نم ازیم نیاید کام را

پس برای برقراری فیض از خداوند فیاض بسوی مخلوقات؛ واسطه‌هایی بمناسبت حال مخلوقات لازم است که فیض را از خداوند بگیرند و به مخلوقات برسانند. این واسطه‌ها باید انسانهایی به مقصود رسیده و آمیخته تمام نامی او باشند تا بتوانانی‌هایی که در اثر تابش نور خداوندی و حصول به مقام فعلیت مطلقه نامه یافته‌اند بتوانند این مقام واسطه‌گری عظیم را به دوش بکشند. پس خواستن حاجات فقط به این منظور است که آنها تنها واسطه‌اند و مایه فیض خداوند فیاض به واسطه‌گری آنها نخواهیم که از خدای خود بر آوردن حاجات بندگان خود را بخواهند. و مبادا مبادا خود آنها را فیاض دانسته و فیض را از آنها نخواهیم. مرحوم جایی هم در کتاب مشرق الانوار خود می‌فرماید:

صادر اول وجودش رابط است  
 نی بالاستقلال بل بالواسطه است  
 عارفان کز سر ابداع آگمند  
 این چنین نسبت به او کی می‌دهند  
 هر چه هست از خالق است او واسطه است  
 در میان بنده و حق رابط است

در قرآن هم می‌خوانیم: و له الاسماء الحسنی فادعوه بها (خداوند را زیباترین آثار است، پس شما او را به واسطه آنها بخوانید) و می‌دانیم که این آثار (اسماء) نمی‌توانند صرفاً الفاظ باشند. به عبارت دیگر مثلاً اسم رحمان که از اسماء مقدس اوست به صرف یک کلمه بودن زیباترین اسم نیست. بلکه این زیباترین آثار انسانهای به مقصد و مقصود رسیده اند که زیباترین آثارند.

۲- سوال دوم اینکه اگر بپذیریم که آنها واسطه‌کنان فیض اند و ما باید فیض خدا را به واسطه گری آنها از خدا بخواهیم، پس بعد از مرگ آنها که در دنیا نیستند و بدنشان هم در زیر خاک پوسیده و اثری از آنها نمانده پس بر سر قبر آنها رفتن و در آنجا از خداوند حاجت خواستن چه تأثیری می‌تواند داشته باشد.

در این مورد باید توضیح داده شود که به‌این‌طور که می‌دانیم هر عملی در طول زندگانی انسانها دارای اثری‌های مثبت و منفی است. به عبارت دیگر تمام اعمال ما و همه انسانها اثری مثبت و آبادگر یا مخرب و ویرانگر در محیط اطراف، افکار و ذهن دیگرانی که مخاطب یا در ارتباط اند و شاید بیشتر و مؤثرتر از همه در افکار و حتی جسم و بدن خود ما می‌گذارد. چون گاهی آثار موجودی زنده و متحرک (انسان) است. این آثار به نسبت قوت و ضعف خود در هر کجا و هر کس که از آنها اثر پذیرفته باشد باقی می‌ماند و همان آثار را در دیگران هم می‌گذارد.

این آثار در جسم انسانها چه در این دنیا و چه بعد از مرگشان و در باقی مانده‌های بدنشان باقی می‌مانند و اثر خود را مرتباً پخش می‌کنند. این آثار به نسبت مرتبه و وسعت وجودی هر انسان، البته متفاوت است. در بدن مردان خدا و انبیاء و اولیاء و لو پوسیده باشد، اثری‌های بسیار قوی ذخیره می‌شود و قدرتهای بسیار قوی در آنها به وجود می‌آورد که باعث ایجاد آثار فوق العاده قوی می‌گردد و اثری‌های نماند. لذا وقتی انسانهای دیگر در کنار آنها می‌روند با مناسبتی که با آنها دارند از آنها اثر می‌گیرند و باعث نورانی شدن و تقویت هر چه بیشتر اثری‌های مثبت شان می‌شود. در این موضوع با داشتن دلایل علمی نمی‌توان تردید کرد.

در تحقیقات زیادی که صورت گرفته انسان با لمس یک شیئی ملایم حتی جلد آثار همی در آن شیئی به

جامی گذارد و باعث تغییراتی در آنها می‌شود. یک دانشمند ژاپنی که روی مالکولهای (کریستالهای)

آب مطالعات زیادی کرده و نتایج آن را در چند جلد کتاب منتشر نموده ثابت می‌کند که لمس کردن و

حتی در دست گرفتن یک طرف آب توسط انسانهای مختلف تغییرات کاملاً مشهود متفاوتی در

گریتهای آب ایجاد می‌کند. حتی تجربه کرده که گریتهای آب یک رودخانه با گذاشتن از داخل یک

شهر بدون اینکه هیچگونه آلودگی ظاهری پیدا کند، در اثر اعمال ساکنین شهر کاملاً تغییر می‌کند و با

گریتهای آب ورودی متفاوت می‌شود.

لذا دستورات رسیده از بزرگان دینی حکایت از توصیه های آنها ببنی بر حضور در کنار قبور بزرگان دینی مخصوصاً پیامبر اکرم (ص) و امامان (ع) علیه السلام به بار رسیده است.

مرحوم حایری (ره) در قبر نوشته امی که به خط خود نوشته و بر روی مقبره ایشان منقوش است می‌نویسد: ... وقد ضمن صاحب هذا القبر لوافده وقاصده ان یقضى الله بفضله حاجه له ویکمل مشگله بشرط ان لایکون وفوده لامتحان ورجائی. بفضل الله تعالی ان لایخيب عبده فی هذا المظان

مشگش راحل نماید کردگار

هرکه آید از صفا بر این مزار

وروفادیدی دل از ما بردار

گر خادیدی قدم دیگر منم

ترجمه متن عربی: و بتحقیق صاحب قبر ضمانت می‌کند برای زیارت کننده و قصد کننده خود به اینکه خداوند حاجت او را بر آورد و مشگش راحل نماید مشروط بر اینکه این زیارت او برای آرزومند نبوده باشد و امید می‌برم که خداوند به فضل خود این بنده را در این ضمانت نا امید نگرداند.

## پانزدهم

آن بزرگوار هم مانند سایر علماء در کارها برای خود و دیگران استخاره می کردند. اما در مورد دیگران روششان این بود که وقتی قرآن را باز می کردند آیه را برای طرف می خوانند تا خود طرف مطلب را درک کند، ولی اگر طرف نظر ایشان را می خواست، در آن صورت نظرشان را که "بد" است یا "خوب" می گفتند.

دوستان نقل می کردند که وقتی عده ای در حضورشان بودیم کسی، وارد شد و طلب استخاره نمود، ایشان قرآن را باز کردند و طبق معمول آیه را خوانند، طرف خواست که نظر ایشان را بداند. ایشان فرمود استخاره "بد" است. در پی این جواب طرف رفت. بعد از مدت کوتاهی کس دیگری وارد شد و او هم طلب استخاره کرد. بر همان منوال ایشان قرآن را باز کردند و همان آیه آمد که دفعه قبل آمده بود. ایشان باز هم آیه را خوانند و وقتی طرف نظر ایشان را خواست، فرمودند "خوب است". طرف با شنیدن این جواب شادمانه مثل راترک کرد.

این موضوع البته باعث تعجب فوق العاده حضار گردید که ایشان از یک آیه دو برداشت متفاوت کردند و دو جواب متضاد به دو نفر گفتند. وقتی علت را پرسیدند، فرمودند: آن اولی مریضی داشت و استخاره می کرد که مریض را نزد پزشک مراجعه ببرد یا نه؟ اما چون اجل بیمار سر رسیده بود و امید می به بهبودی نبود گفتیم "بد" است. اما دومی.... و سکوت کردند و دیگر چیزی نگفتند که مطمئناً نخواستند از طرف را، به علتی که خود مصلحت می دانست، نزد حضار فاش کنند.

## شانزدهم

همسر اول ایشان که خواهر سید صادق طباطبائی رئیس اولین دوره مجلس شورای ملی بود بعد از فوت در مقبره خانوادگی فاضل طباطبائی واقع در نبش میدان اصلی شهر ری در راهرو ورودی به رواق دفن خود مرحوم طباطبائی دفن شده است و سنگ مزارش بر دیوار بالای قبر نصب شده

است. دوستان که برای زیارت حضرت عبدالعظیم به شهرری می رفتند حتماً برای فاتحه خوانی سری به مزار آن مرحومه هم می زدند و فاتحه ای می خواندند. نگارنده هم بارها فاتحه بر سر آن مرحومه خوانده است.

یکی از برادران بنام آقای عزیزلطیف نقل می کردند که روزی برای فاتحه خوانی بر سر مزار آن مرحومه رفتم. وقتی وارد ساختمان شدم از دور بافاصله می مرحوم صاحب الفصول را دیدم که باحالتی خالصه مانند کنار قبر نشسته اند، کمی از جهان راه دور در حال نظاره به ایشان صبر کردم اما هر چه سعی کردم نتوانستم خود را به جلو رفقن و سلام کردن و فاتحه خواندن راضی کنم و با این تصور که ایشان هم مرا ندیدند و برای اینکه خلوت ایشان را بهم نزنم از همانجا برگشتم.

چند روز بعد که در منزل زیارتشان کردم، بدون اینکه چیزی بگویم رو بمن کرده فرمودند ایشان کسریایی و موانعی داشت که مشغول رفع کردن آن موانع بودم.

توضیح:

۱- به نظر آنکه نگارنده در کتاب "رازهای رستاخیز" در بحث برزج توضیح داده است، آنانیکه از این دنیا به عالم آخرت سفر می کنند بمناسبت اعمالی که در این دنیا انجام داده و آن مقدار از قوای مودعه در وجودشان را نتوانسته اند به فعلیت برسانند در عالم برزخ گیرند و توقف های طولانی دارند تا بتوانند خود را به طریقی - که در همان کتاب ذکر کرده ام - نواقص خود را رفع و بیهان اندازه خود را بالا بکشند (برای توضیح بیشتر به همان کتاب رجوع شود).

۲- انسانهای والایی که در همین دنیا نتوانسته باشند از قید و بند های تعلقات دنیایی برهنند می توانند در حد رسیدگی و وارستگی نفسشان به آن عالم اشرف پیدا کنند حتی گلهایی به ابل آسج برای نجات از گرفتاریهای شان بکنند.

در روایات رسیده از رسول اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) - بدون اینکه مقایسه ای شود- این چنین اقداماتی از آن بزرگوارن هم نقل شده است. مثلاً نقل شده است که رسول الله (ص) موقع مرگ سعد بن معاذ، بعد از اینکه او را غسل داد و کفن نمود و به دست مبارک خود دفن نمود- حتی ردای خود را داخل قبر او نهاد- باقیافه ای ناراحت بر سر قبر ایستاد. مادر سعد خطاب به قبر فرزندش گفت که او را باد تو را ای سعد (این که پیامبر تو را تا این حد اکرام نمود). پیامبر فرمود مادر سعد کار را بر خدا واجب نکن (مظهور اینکه تونمی دانی حال سعد در آنجا چگونه است قضاوت نکن). مادر سعد گفت یا رسول الله ما فراوان آنچه را که تو درباره سعد گفته ای (تعریفش کرده ای) شنیده ایم پیامبر (ص) فرمود: سعد در خانه با احلش دشت زبانی می کرد (لذا الان در قبر معذب شده است). و بر سر قبر او ایستاد تا خداوند از گناه او بگذرد. همچنین در مورد یکی از اولاد ایشان که فوت شده بود او را دیدند که بر سر قبر فرزندش نشسته و دعای می کند. فرمود گناهانی داشت که از خداوند آمرزش او را خواستم.

در عین حال هم خودشان برای مردگان دعای می کردند، و هم به دیگران سفارش کرده اند که به مردگان دعا نمایند. فرق دعاکنندگان در این است که مردان و ارسته خدایی با دیده ی باز، آنها را در آن عالم می بینند ولی به دیگرانی هم که این دیده ی نثار ندارند توصیه دعا کرده اند.

### هفتم

دوستان نقل می کردند که وقتی اولین هواپیمای طیاره در آسمان تهران به پرواز درآمد، ایشان با دیدن آن، فرمودند این طیاره ما بخوند ولی چون با سوخت کار می کنند و پرواز می نمایند خیلی ناقصند باید طیاره هایی بسازند و می سازند که بدن سوخت کار کنند.

توضیح: شنیدن این حرف در آن روزگار و اینکه عامه مردم در این کشور قبل از آن اطلاعی از وجود این صنعت نپا داشتند، بسیار عجیب و خوشینانه و غیر واقعی می نمود. اما امروز با گذشت بیش از شصت سال از رحلت ایشان شنیدن اینکه این پیش بینی صورت واقعی و عینی یافته است برای ما یادآور جلالت مقام ایشان که از زمان و مکان بیرون رفته بود می باشد.

نکاتده تصویر می کند نقل یک خبر مستند راجع به ساخت هواپیمای بدون سوخت که از نیروی خورشیدی برای گشتن دور کره زمین استفاده می کند به عنوان توضیح کافی باشد:

روزنامه شرق، هفتم خرداد ۱۳۹۱:

یک هواپیمای ساخت سوئیس نخستین پرواز میان قاره ای خود را پنجشنبه گذشته آغاز کرد. این هواپیمای "سولار ایمپالس" نام دارد با انرژی خورشیدی کار می کند. این هواپیمای پرواز کرده بود، روز جمعه گذشته (۵ خرداد) ساعت ۴/۴۵ به وقت گرینویچ با هدایت خلبانی بنام "آندره بورشبرگ" در مادید توقف کرد و "برتراند پیگارد" فردا (دوشنبه) هدایت بخش دوم این پرواز را به مقصد مراکش بر عهده می گیرد. قرار است "سازمان انرژی خورشیدی" مراکش (MASEN) از "سولار ایمپالس" استقبال کند.

این هواپیمای ساخت سوئیس که از انرژی خورشیدی تغذیه می کند نخستین هواپیمایی است که پرواز بین قاره ای خود را فقط با انرژی خورشیدی و بدون استفاده از حتی یک قطره سوخت انجام می دهد. . . . . این هواپیمای فرود موفقیت آمیزی در مادید داشت و با تعویض خلبان در مادید اسپانیا، دومین مسیر از سفر ۲۵۰۰ کیلومتری این هواپیمای از مادید به پایتخت مراکش روز دوشنبه آغاز می شود. . . . . این هواپیمای ۱۲۰۰۰ سلول خورشیدی دارد که انرژی چهار موتور الکتریکی آن را تأمین می کند. . . این هواپیمای پرواز قبلی خود ۲۶ ساعت ۱۰ دقیقه و ۱۹ ثانیه پرواز کرده است.